

◇ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ

سال ششم، شماره ۲۴، تابستان ۱۳۹۴

صفحات: ۵۰ - ۳۹

تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۱۲/۲ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۱۰

رسالت زن در تذکره الاولیاء عطار نیشابوری

صبا بیوک زاده*

چکیده

در بین آثار ادبی، کتبی چند یافت می شود که به حقیقت وجود زن پرداخته و حتی فراتر از جایگاه انسانی وی نگریسته است، از جمله آثار عطار نیشابوری، که زنان در اشعار و نثر او در نقش های مختلف ظهور یافته اند؛ در این مقاله از دیدگاهی همه جانبه به جایگاه زن و رسالت های آن در تذکره الاولیاء نگریسته می شود، در بخش عرفان و عشق در باب رابعه عدویه سخن به میان آمده و در بقیه قسمت ها حکایات از بخش های مختلف تذکره الاولیاء انتخاب شده است؛ تا دیدگاه این شیخ روشنفکر قرن ششم در مورد زنان و تعبیر او از زن و هویت انسانی و نقش او در جامعه دانسته شود. بدیهی است که عطار با التفاتی که به چهره برتر زنان تاریخ ایران و اسلام و عرفان نشان می دهد هویت انسانی زن را به طور کامل پذیرفته است.

کلید واژگان: عشق و عرفان، نقش مادری، نقش همسری، زنان دیگر.

* دکتری زبان و ادبیات فارسی، مدرس دانشگاه پیام نور اردبیل، گروه ادبیات، اردبیل، ایران. (نویسنده مسئول: zigoratsaba@yahoo.com).

مقدمه

در آثار تاریخی و ادبی دوره اسلامی ایرانی، زن در دو سیمای فعال و منفعل حضور داشته است، فعال به صورت زنان قهرمان و مادران تاریخ ساز، و منفعل، در سیمای زنان افسانه‌ها و معاشیق غزل‌ها و تغزل (یا حقی، ۱۳۸۰، ص ۳۴۸). در کتاب عطار، هم زنانی مانند رابعه عدویه و فاطمه، همسر احمد خسرویه را که به عرفان و سلوک گرایش داشتند، مشاهده می‌شود، و هم سیمای مادرانه ی زن را. همسران عرفایی مانند فضیل عیاض یا ابراهیم ادهم نیز در تذکره الاولیاء نقش آفرینی می‌کنند و کنیزکان، معشوقان، و پیرزنان هم با پند و اندرزهای خود جایگاه خاصی دارند و از تأثیر گذاری بی بهره نمانده‌اند. زنان در آثار عطار رسالت‌های چندگانه‌ای دارند: زن در نقش همسر، زن در نقش مادر، زن مظهر عشق و دلدادگی، زن مظهر پارسایی و توکل، زن مظهر زهد و پرهیزکاری و زن مظهر خردمندی. با توجهی که عطار به چهره‌های برتر زنان تاریخ ایران و اسلام و عرفان نشان داده هویت انسانی اجتماعی زن را کاملاً پذیرفته است. از جمله زنانی که در آثار عطار حضوری مداوم دارد حضرت فاطمه (س) که همواره با لقب «خاتون جنت» آورده شده است. لیلی و رابعه، که دلش شاید گرایش عطار به عشق و عرفان باشد. از تکرار فراوان نام لیلی و رابعه و زلیخا معلوم می‌شود که دو دسته زنان عارف و عاشق مهم‌ترین گروه‌های زنان مورد نظر عطار هستند. لیلی و زلیخا دو سمبل عشق و رابعه چهره زاهدانه تقوی و پرهیزکاری.

در قسمت اعظمی از آثار عطار می‌توان دید که تفاوتی بین زن و مرد قائل نبوده، در حکایت‌های مختلف کتابش می‌توان احترام و ارزش را مشاهده کرد، اما در عین حال بی توجهی به زن هم دیده می‌شود: از جمله حکایتی که می‌شود دید نامناسب عطار را در آن مشاهده کرد: «حسن بصری به سعید جبر نصیحت کرده بود: «با هیچ سرپوشیده منشین، اگر چه رابعه بود و تو او را کتاب آموزی»، و این حسن کسی بود که ام سلمه او را شیر داده بود، و کسی بود که تا رابعه نمی‌آمد سخن بر منبر آغاز نمی‌کرد، و در اوج سخن که مجلس گرم شدی و آتش در دلها افتادی به رابعه می‌گفت: «ای زن! این همه گرمی از یک آه توست.» (احمدی، ۱۳۷۶، ص ۵۲). که تناقض و بدبینی را به وضوح می‌توان مشاهده کرد. کتاب عطار از اشارات تحقیر آمیز نسبت به زنان خالی نیست. صفیان ثوری می‌گوید: «با هر زنی یک دیو است، و با هر امردی هژده دیو که او را می‌آرایند در چشم مردم»؛ در این کتاب به وضوح می‌توان اشاراتی توهین آمیز به «عورتان» و «سرپوشیدگان» و «عجوزگان» را دید، عبدالله بن مبارک زن خود را کابین و طلاق داد، تنها به این دلیل که زن با شجاعت اعتراض کرده بود که چرا عبدالله تمام پول خود را خرج یک مهمان کرده بود. عبدالله در این مورد گفت: «زنی که در این معنی با من خصومت کند، در خانه نشاید داشت. در کتاب این پندار تکرار شده که زنان به هر رو در ردیف مردان نیستند، و حتی در باور به خداوند نیز کاستی دارند. فقط در حق رابعه و عباسه ی طوسی و فاطمه «عیال احمد حواری» زبانی بخشنده به کار رفته و تازه احترام اینان نیز از آن روست که توانسته‌اند به صف مردان راه یابند، موردی دیگر هم در کتاب هست که زن با مرد برابر دانسته شده: «نقل است که او عزب بودی. گفته‌اند: چرا زن نکنی؟ گفت: از آن که من طاقت دو شیطان ندارم. گفتند چگونه؟ گفت: مرا شیطانی است، و او را

شیطانی. در دست دو شیطان چگونه طاق آورم؟ باز این سماک انصاف داشت که نگفت: «مرا شیطانی است و او خود شیطانی است» (احمدی، ۱۳۷۶، ص ۱۰۹)، که اگر می گفت از بیان مرسوم روزگارش هیچ دور نشده بود. باید اذعان داشت که هیچ نویسنده و شاعری هر چند هم که دید مثبتی داشت، نمی توانست از شرایط و اندیشه زمانه به طور کامل دوری کند و در نهایت هر چند اندک، تحت تأثیر بینش حاکم بر دوران خویش قرار می گرفت و بی تردید عطار هم از این قاعده مستثنی نبوده است. اما عطار در باب رابعه، در تذکره الاولیاء به گونه ای سخن رانده است که می شود تفاوت اندیشه و یا مثبت اندیشی عطار را مشاهده کرد: «آن مخدر خدر خاص، آن مستوره ی ستر اخلاص، آن سوخته ی عشق و اشتیاق، آن شیفته ی قرب و احتراق، آن نایب مریم صفیه، آن مقبول رجال، رابع ی عدویه -رحمها الله تعالی- اگر کسی گوید که ذکر او در صف رجال چرا کردی؟ گویم خواجه ی انبیا-علیه الصلوه و السلام- می فرماید که «ان الله لاینظر الی صورکم» کار به صورت نیست به نیت نیکوست... چون زن در راه خدای- تعالی- مرد باشد او رازن نتوان گفت.» (نیشابوری، ۱۳۷۴، ص ۷۲).

نقش زن در عشق و عرفان

در تذکره الاولیاء عشق مجازی هم دیده می شود، اما غالباً در اثر حادثه یی این عشق به توبه می انجامد. در برخی حکایت ها، عامل توبه، رفتار معشوق است؛ به عنوان مثال در سرگذشت عتبه بن غلام آمده که، چون در ابتدای کار به زنی نگریسته بود، در دلش ظلمتی پدید آمد. چون به آن زن خبر رسید، چشم خود را بر کند و در طبقی گذاشت و برای عتبه فرستاد و گفت «آن چه دیده بودی، اکنون ببین.» عتبه از این حادثه بیدار شد و توبه کرد و به خدمت حسن بصری پیوست (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۶۹). این حکایت در عین آنکه عشقی مجازی را نشان می دهد می توان عرفان زن را هم در آن مشاهده کرد که زنی مردانه عارفی را از خواب غفلت بیدار می کند. گاهی هم خود عارف از عشق مجازی دوری می کند و به این سبب به مقامات بلند می رسد. در شرح حال یوسف بن الحسین می بینیم که دختر امیر عرب فتنه ی او شد و قصد اغوای یوسف را داشت. یوسف از او گریخت و به قبیله ای دورتر رفت. شب در عبادت به خواب رفت و یوسف پیغامبر را در خواب دید که پیام بشارت بخش الهی را به او رسانید (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۳۸۲). گاهی شنیدن آیه یی از قرآن کریم، فرد را از بند عشق مجازی رها می کند؛ فضیل عیاض در ابتدا به عشق زنی گرفتار شده بود و هر چه از راهزنی به دست می آورد برای او می فرستاد، تا این که شبی از میان کاروانی آیه یی از قرآن کریم شنید و توبه کرد (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۹۰). در برخی از سرگذشت ها می بینیم که سالک از این که به زنی توجه نشان داده و دلش به عشق مجازی متمایل شده، خود را به سختی مجازات می کند. ذوالنون مصری زاهدی را بر در صومعه یی می بیند که یک پای خود را بریده و بیرون صومعه گذاشته و منتظر نشسته تا با او چه خواهند کرد؟ آن هم به مجازات این که روزی زنی از صومعه گذر می کند، دل زاهد به او متمایل می شود و قصد می کند به دنبال او بیرون برود. در همان لحظه آوازی می شنود که: «شرم نداری که خداوند عزوجل را عبادت کردی طاعت شیطان کنی؟» (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۱۳۸).

باید دانست که داستان‌های لیلی و مجنون و رابعه و بکتاش در آثار عطار در پی بیان نوعی عشق دیگرند، عشقی فراتر از عشق مادی و مجازی، عشق حقیقی. عشقی که فراتر از معشوق، خود عشق هدف عاشق باشد. عطار با آوردن این گونه داستان بر ارزش این گونه عشق و این گونه زنان پاکدامن تأکید می‌ورزد. در این داستان‌ها عشق ورزی برای رسیدن به کمال است و عشق مجازی پل و نردبان عشق الهی است. داستان دختر ترسا در عطار، آیا عطار در این داستان زن را مایه‌ی گمراهی مرد دانسته و به سنت تفکر مردسالار عصر خویش به تحقیر مقام زن پرداخته است؟ آیا دختر ترسا در پایان داستان باید بمیرد تا مایه‌ی آلودگی شیخ همگی پاک شود؟ یا اگر عادلانه تر بنگریم دختر ترسا و زیبایی‌های او راه عاشقی را برای شیخ زاهد باز می‌کند تا پس از این حق را عاشقانه پرستش کند و زن، این قنطره‌ی عشق حقیقی، مایه‌ی رستگاری ابدی و دختر ترسا بت شکنی بود که سترگ‌ترین و سهمگین‌ترین بت را در پیر پارسا که «من» است خرد و درهم شکست. این بت را با تیشه‌ی اندیشه و پتک خرد نمی‌توان شکست و درهم کوفت، تنها تبر تیز عشق است که بر آن کارگر می‌تواند افتاد.

آنچه که واضح است دوری جستن عارفان از عشق مجازی است چرا که آن را مناسب احوال عرفانی و خدایی نمی‌شمارند اما این را هم نمی‌توان نادیده گرفت که اکثر آنان دچار عشقی زمینی شده و در نهایت از همان عشق به عشقی والا و آسمانی رسیده‌اند، شاید یکی از بارزترین دلایل عارفان همین باشد که می‌گویند تا گناه و توبه نباشد نمی‌توان بخشایش و مهر و لطف را دریافت کرد و در حقیقت یکی از پله‌های عشق عرفانی همین عشق مجازی است تا بتوان پله پله به ملاقات خدا رسید. در تذکره الاولیاء، عطار به طور مختصر و در ضمن سرگذشت عرفا، از زنانی نام می‌برد که برای نزدیکی به پروردگار، در مسیر سیرو سلوک گام نهاده‌اند؛ مثلاً در شرح حال احمد خضرویه از همسرش فاطمه سخن می‌گوید (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۳۴۹). از خواهر ذوالنون مصری و این که در خدمت ذوالنون به مراحل والای عرفانی رسیده نام می‌برد (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۱۴۰). و یاب زهد و تقوای خواهر بشر حافی اشاره می‌کند. (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۱۳۶).

اما اینکه از کجا زنان هم در عرفان قدم گذاشتند، چنین دیده می‌شود که نخستین کس رابعه بود که از محبت گفت و واژه‌ی «حب» را به کار برد. گویا پیش از رابعه هیچ کس از حب یا محبت الهی سخن نگفته بود. به گمان من از سرتاق نیست که نخست زنی «سوخته‌ی عشق و اشتیاق» از عشق الهی، عشق حق به خلق، و عشق خلق به حق دم می‌زند، چون زن به اقتضای طبیعت عاطفی اش بهتر از مرد می‌تواند دریابد که برای دریافت جمال حق و نیل بدان اگر هیچ راه هست راه عشق است (ستاری، ۱۳۷۴، ص ۹۴). یکی از مشایخ بصره به دیدار رابعه آمد و مذمت دنیا را بسیار گفت: رابعه پاسخ داد: «تو دنیا را عظیم دوست می‌داری، که اگر دوست نداشتی ذکرش نکردی، که شکننده‌ی کالا خریدار بود. اگر از دنیا فارغ بودی به نیک و بد یاد نکردی.» خادمه‌ی رابعه که به او گفت بیرون بهار غوغا می‌کند، و ای سیده! بیرون آی تا آثار صنع بینی، پاسخ شنید: «تو باری در آی تا صنایع بینی.» (احمدی، ۱۳۷۶، ص ۵۹).

تذکره الاولیاء کتابی است در شرح احوال عرفا و پارسایان و زاهدان که در میان رجال زهد و پرهیز، نام رابعه عدویه زن زاهد بصری به چشم می‌خورد. چرا که رابعه عشقی دارد کامل، چندان که راه حس

و عقل را نیز می بندد. چون از او می پرسیدند: «تو او را که می پرستی می بینی؟ گفت: اگر ندیدمی نپرستیدمی» شاید دیدن اینجا نیز با چشم دل باشد، اما پاسخ به هر رو راه پر تأویلی دیگر می گشاید، تأویلی که حلاج را بر سردار برد، تأویلی که دیدن و دوست داشتن و حل شدن در معشوق را زمینی تر، در دست تر، و تندتر نمایان می کند (احمدی، ۱۳۷۶، ص ۵۰). یکی از مشایخ بصره به دیدار رابعه آمد و مذمت دنیا را بسیار گفت: «تو دنیا را عظیم دوست می داری، که اگر دوست نداشتی ذکرش نکردی، که شکننده ی کالا خریدار بود. اگر از دنیا فارغ بودی به نیک و بد یاد نکردی.» خادمه ی رابعه که به او گفت بیرون بهار غوغا می کند، و ای سیده! بیرون آی تا آثار صنع بینی، پاسخ شنید: «تو باری در آی تا صانع بینی.» (احمدی، ۱۳۷۶، ص ۵۹).

اصلیت رابعه می تواند از مرو بوده باشد، اشتغالش به رامشگری نیز این مطلب را تأیید می کند، چرا که رامشگری شغلی است که در میان ایرانیان بسیار مرسوم بوده است. اما آنچه در این زمینه مهم است آن که نخست زنی عرب یا ایرانی نژاد از عشق و محبت الهی دم زده است و این امر بی وجه نیست؛ زیرا پذیره شدن عاطفه ی عشق برای زن که موجود ظریف و حساسی است به اقتضای سرنوشت و نهادش آسان تر از تعهد چنین تکلیفی توسط مرد است و جوهر زنانگی بهتر از هر کس و هر چیز استحاله و استعلا ی عشق انسانی را ممکن می سازد. این طرفه است که اول بار زنی پارسا از بصره از عشق و محبت الهی دم زده است و نخستین بیان صوفیانه در عشق الهی به نام وی ثبت است و اوست که به استثنا قرآن عشق پاک الهی را حب نامید و گفت که تنها عشق عاری از شائبه ی غرض و بی چشم داشت اجر و مزد، شایسته ی ذات باری تعالی است. (ستاری، ۱۳۷۴، ص ۹۴). بدوی می گوید: «رابعه می بایست زنی صاحب جمال بوده باشد و در طلب روزی به رامشگری و نوازندگی می پرداخته، بی گمان زندگانی وی آلوده به گناه و شهوت رانی و شادخواری بوده ولی بعدها توبه کرده، چون ممکن نیست در ایمان و عشق به الله تا این حد پیش رود جز آنکه قبلاً در تیرگی ها غرق بوده و سراسر وجودش سرشار از عشق به دنیا و مادیات بوده باشد.» (بدوی، ترجمه تحریرچی، ۱۳۸۷، ص ۳۰).

جمالش را صفت گفتن محال است
که از من آن صفت کردن، خیال است
به لطف طبع او مردم نبودی
که هر چیزی که از مردم شنیدی
همه در نظم آوردی به یک دم
بپیوستی چو مروارید در هم
چنان در شعر گفتن خوش زبان بود
که گویی از لیش طعمی در آن بود
(نیشابوری، ۱۳۵۱، ص ۳۲۲)

عطار در تذکره الاولیاء خود نزدیک به صد صوفی را معرفی می کند اما از زنان صوفی تنها رابعه را قابل یاد کردن می بیند. این در عین حال که یکه تازی رابعه را نشان می دهد گویای آن است که زنان اهل انشعاب و تفرقه نبوده اند و در جهت گیری عرفانی نیز به وحدت گرویده و وارد دسته بندی های مردان صوفی نشده اند.

در عشق و عرفان و یا به بیانی عشق عرفانی باید اذعان داشت رابعه کسی بود که مبحث «عشق و محبت» را در تصوف اسلامی افزود و در روابط خود و رب العزه، دم از عشق و محبت زد. رابعه صوفی حقیقی بود؛ او هم زهد کرد و هم عباد و ریاضت!! او همیشه می گفت که من پروردگار عالمیان را با «شوق و محبت و عشق حقیقی» خویش می پرستم و به درگاه یگانه اش «خالصانه» سجده می نمایم. او با نهایت شوق در مجالس صوفیانه اشتراک می ورزید، که در مورد چگونگی اشتراک شان، اکثر مشایخ صوفیه تذکر مفصل به عمل آورده اند، عطار در تذکره الاولیاء نوشته: «رابعه عدویه اشتراک کننده مجلس وعظ حسن بصری «یکی از بزرگان تصوف که از سال ۲۱ تا ۱۱۰ هجری قمری زندگی کرد» و حتی زمانی که موصوفه در مجلس وعظ حسن بصری حاضر نمی شد، او به وعظ آغاز نمی کرد و می گفت: یقیناً از این عجزه که خود را به پشم می پوشاند بر وعظ من برکت می آید (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۹۵).

رابعه شگرف زنی که به قول عطار، در عشق صاحب واقعه بود و به واقع، نخست او معانی و ارادت عارفانه را در پیرایه ی الفاظ عاشقانه بیان کرد و گفت: «تصوف گام برداشتن به سوی حق است با پای عشق و محبت و مراقب وصال باید، بهشت و دوزخ به چه کار آید.» (ستاری، ۱۳۷۴، ص ۸۵). رابعه نخست عارفی است که حب و عشق الهی را به معنای حقیقی و تام و تمام کلمه و نه صرفاً به لحاظ تعبیر لفظی و ظاهری وارد عرفان کرد. عطار گوید: رابعه صد تهمتن بوده است و باز عبث نیست که عبدالرحمن بدوی او را شهید عشق الهی پیش از حلاج نامیده است (ستاری، ۱۳۷۴، ص ۹۵).

«بی شک رابعه، اول چیزی که از قلمرو عشق دریافت کرده، در ارتباط تنگاتنگ با مجاز است اما کیست که بتواند با اطمینان کامل گذار رابعه از مجاز به حقیقت را منکر شود. به واقع همان گونه که «عشق انسانی و التذاذ از جمال ظاهری برای بعضی از صوفیه مقدمه وصول به عشق الهی و وسیله ی لذت از جمال غیبی تلقی می شده است.» (زرین کوب، ۱۳۷۳، ص ۱۷۸)

در مبحث عرفان زنان در کتاب تذکره الاولیاء برترین مطالب مربوط به رابعه است و می توان در تحلیل موقعیت عرفانی او، جایگاه زن را در عرفان و البته اندیشه ی عطار درک کرد. برای فهم بیشتر مطالب می توان به جملاتی از رابعه توجه کرد که بر پایه ی عرفان ناب اوست. رابعه می گوید: «اما رأیت شیئاً الا رأیت الله فیه، هیچ چیز ندیدم الا که خدای را در آن چیز دیدم. از این رو به نظر رابعه دنیا مخزن شرور و منبع پایان پذیر و سوسه های شیطانی نیست که گریز و بیزاری از آن واجب باشد و عاشق با معشوق تنها بماند و هنگامی که در معشوق فنا شد و این چنین به وی بقا یافت، همه معشوق بر جای ماند. احتمالاً این امر در پایان فرایند تکامل یا تطور و تحول عشق متصور است. اما در آغاز کار قابل فهم و تصور پذیر نیست. به علاوه و مهم تر از آن اگر عالم جلوه گاه جمال و جلال معشوق است و آینه دار طلعت وی پس نفرت انگیز نیست و نمی توان به زیبایی های ظاهری جهان بی اعتنا بود و همین اندیشه است که پلی میان عشق الهی می افکند و چه کس بهتر از زنی که روزگاری، رامشگر و کنیزی آوازه خوان و زیباروی بوده است ولی بی گمان می دانسته که عشق مرکب است از حب و هوی و مشاکله و الفت» (الجاحظ، ترجمه ذکاوتی، ۱۳۶۸، ۱۴). و از همین رو می توانسته این معنی را دریابد. می توان دانست که با وجود آنکه رابعه در پی آن است که عشقی عرفانی را تجربه کند در نهاد او تعارضی وجود دارد که او را با

وجود زمینی خود آشتی می دهد. اندرون رابعه در پی هماهنگی با جهان است اما سلوک عارفانه بر خلاف جریان حرکت کردن اوست. ارمغان این عشق برای رابعه نوعی از خود بیگانگی است. بدان معنا که در عشق و با عشق، رابعه موجودیت واقعی خود را احساس نکرده و شخصیت دیگری را احساس می کند. به واقع کسی که موجودی را می پرستد، اعم از اینکه این موجود شیء باشد (درخت، سنگ و ...) یا یک موجود ماوراء الطبیعی (خدا) و یا موجودی انسانی به میزانی که این پرستش شدید می شود، انسان نیز به وسیله ی آن کسی که می پرستد از خود بیگانه می شود، یعنی آدمی خود را احساس نمی کند و دیگری را به جای خود حس می کند و در نهایت، مسخ می شود (سرامی، ۱۳۷۴، ص ۲۲).

| | |
|----------------------------------|------------------------------|
| رابعه در راه کعبه هفت سال | گشت بر پهلو زهی تاج الرجال |
| چون به نزدیک حرم آمد به کام | گفت آخر، یافتم حجبی تمام |
| قصد کعبه کرد روز حج گزار | شده می عذر ز نانش آشکار |
| باز گشت از راه و گفت ای ذوالجلال | راه بیمودم به پهلو هفت سال |
| چون بدیدم روزبازاری چنین | اوفکندی در رهم خاری چنین |
| یا مراد خانه ی من ده قرار | یا نه اندر خانه ی خویشم گذار |
| تا نباشد عاشقی چون رابعه | کی شناسد قدر صاحب واقعه |

(نیشابوری، ۱۳۶۱، ص ۱۰۰)

«عشق برای رابعه حدیثی آشنا بوده است و پیوسته از عمق جاننش چون شعله زبانه می کشیده است و زن کار افتاده، با تجربه ی زنده ی گرمی که از عشق جسمانی داشته، عاشقانه به خدا روی آورده است و البته نمی توانسته از عشق خود به خدا دم زند مگر آنکه پیش تر از آن این کار را با تجربه ی زنده ای شناسایی کرده باشد تا در این جا آن تجربه به کمکش بیاید.» (بدوی، ترجمه تحریرچی، ۱۳۸۷، ص ۲۷).

از این مباحث می توان چنین برداشت کرد که برای رسیدن به عشقی والا و عرفانی باید عشقی زمینی را تجربه کرد، اگر گناهی نباشد چطور می توان مزه توبه و بخشایش را چشید، اگر قرار بود بدون گناه و خطا و لمس عشقی زمینی به عشقی آسمانی رسید بنابراین همه فرشته می شدند و انسان و خلیفه الله معنایی نداشت. عرفان رابعه، رنگ و بوی عشق دنیوی داشته و در وجود رابعه این عشق انسانی که به عشق ربانی استتعاله یافته است هنوز و با تمام قوا طعمه اولیه ی خود را نیز حفظ کرده است (سرامی و تلخابی، ۱۳۹۲، ص ۲۵). وقتی از عرفان زن یا زنان عارف در تذکره سخن شود، مباحث در باب رابعه می باشد چرا که رابعه مقتدای این قوم، شگرف زنی است که به قول عطار، در عشق صاحب واقعه بود و به واقع، نخست او معنی ارادت عارفانه را در پیرایه ی الفاظ عاشقانه بیان کرد و گفت تصوف گام برداشتن به سوی حق است با پای عشق و محبت و مراقب وصال باید، بهشت و دوزخ به چه کار آید.» (ستاری، ۱۳۷۴، ص ۸۵).

زن و نقش مادری

منظومه‌های عطار لبریز از عشق است. عشق محور کلیه آثار اوست. در آثار عطار همه رقم عشق وجود دارد، از جمله عشق مادری که در چهره زنان داستان‌های عطار از حوا تا مریم و زبیده هویدا است. عطار بارها در داستان‌هایش از زنانی نام برده است که عشق فرزند را در جان و دل خود پروانده اند. در آغاز منطق الطیر عطار داستان مادری است، که کودکش در آب می افتد و مادر در تکاپوی نجات، خود را به آب می زند و فرزند را در آغوش گرفته و شیر می دهد. عطار هم از پروردگار می خواهد که چون مادری مهربان، مردمان را در آغوش خود گیرد و ایشان را از پستان کرم سیر، شیر کند. یا داستان خارکنی که آرزو می کند و بعد پادشاه همسر او را می رباید، خارکن می بیند که در غیبت همسر طفلان او گریه و زاری می کردند.

در برخی از سرگذشت‌های تذکره الاولیاء، به ارزشی که عرفا برای مادر قائل بوده اند اشاره شده است. مادر عطار خود زنی اهل معنا و دارای نقشی مؤثر بود، که مدت بیست سال طریق زهد و خلوت گزینی در پیش گرفته، وجودش مایه‌ی دلگرمی عطار به شمار می آمد.

| | |
|---------------------------------|-------------------------------|
| مراگر بود انسی در زمانه | به مادر بود و او رفت از میانه |
| اگر چه رابعه صد تهمتن بود | و لیکن ثانیه این نیک زن بود |
| چنان پشتم قوی داشت آن ضعیفه | که ملک شرع را روی خلیفه |
| نه چندان است در جام ام غم او | که بتوان داد شرح ماتم او |
| چون محرم نیست این غم با که گویم | غمی که از مرگ او آمد به رویم |
| نبود او زن که مرد معنوی بود | سحر گاهان دعای او قوی بود |
| ز دنیا فارغ و خلوت گزیده | گزیده گوشه و عزلت گزیده |
| به تو آورد روی، ای رهنمایش | بسی زد حلقه بر در، در گشایش! |

(نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۵).

در تذکره الاولیاء مادرانی حضور دارند که از جایگاه معنوی بالایی برخوردارند، یکی از آنها مادر بایزید بسطامی است. هم او زمانی که بایزید در معنای آیه‌ی شریفه‌ی «ان اشکر لی ولوالدیک» متحیر مانده و می گوید: «من در دو خانه کدخدایی چون کنم؟ این آیت بر جان من آمده است؛ یا از خدا در خواه که همه از آن تو باشم، یا مرا به خدا بخش تا همه از آن او باشم.» از حق خود می گذرد و می گوید: «ترا در کار خدا کردم.» (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۱۶۱). همین مادر است که از بس در فراق پسر می گرید چشمش خلل می کند و از بس غم می خورد پشتش خمیده می شود؛ با این حال هر سحرگاه که برای نماز طهارت می سازد، برای بایزید دعا می کند که: «الهی آن غریب مرا نیکو دار و دل مشایخ با وی خوش دار و احوال نیکو او را کرامت کن.» (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۱۶۴). از برکت دعای مادر است که بایزید به مقامات والای عرفانی می رسد و خود نیز اعتراف می کند که: «آن کار که از بازپسین کارها

دانستم و پیش از همه بود، آن رضای مادر بود و آن چه در جمله مجاهدات و ریاضت و عزلت می جستم در آن یافتیم.» (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۱۶۴). جلب رضای مادر تا جایی اهمیت دارد که عطار رفتن به حج را نیز بدون کسب رضای او درست نمی داند.

و داود طایی نیز به درخواست مادرش و برای رضایت او به رغم میل خودهارون الرشید را به خانه اش راه می دهد (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۲۶۸). به نظر می رسد ارزشی که عطار برای جایگاه مادر قائل است و این که او را در پرورش معنوی فرزندان سخت مؤثر می بیند، از حکایت او بس قرنی و محروم ماندن اش از دیدار حضرت رسول، به سبب نگهداری از مادر نایینا و بیمارش سرچشمه گرفته است (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۲۰). در دیگر سرگذشت هانیز به دلسوزی و عطوفت های مادرانه اشاره شده است، مادر عتبه بن غلام از این که فرزندش هیچ طعام و شراب گوارایی نمی خورد ابراز نگرانی می کند (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۷۰) و مادر داود طایی، مراقب عبادت ها و ریاضت های سخت فرزندش است و دردمندانه مرگ فرزند را در حال سجده به تماشا می نشیند (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۲۱۵).

در داستان خناس فرزند شیطان، که شیطان چندین بار خناس را به حوامی سپارد تا مراقبش باشد و حوا با تمام مخالفت های آدم هر بار می پذیرد، بار اول آدم کودک را تکه تکه می کند اما شیطان او را فرا می خواند و تکه ها به هم وصل می شود، بار دوم کودک را می سوزاند اما باز شیطان او را زنده می کند تا اینکه در نهایت آدم کودک را تکه تکه کرده و می پزد و نیمی را خود و نیم دیگر را به حوامی دهد تا بخورد، وقتی باخبر می شود متوجه می شود آن چه در پی آن بود انجام شده است چرا که: «خناس الذی یوسوس فی صدور الناس» و حال خناس جزئی از وجود آدم و حوا بود. درست است که حیل ی شیطان و فریب حوا موجب گمراهی آدم هم می شود، اما وقتی از سوی دیگر به قضیه بنگریم در می یابیم که حوا به عنوان یک زن و مادر که وجودی سراپا عطوفت است در برابر آدم که مظهر خشم و قهر است، قرار می گیرد و همین استعداد و قابلیت مادری وی موجب می شود که فرزند ابلیس را بپذیرد و ابلیس از همین عشق و محبت سوء استفاده می کند.

زن در نقش همسر

همسر فضیل عیاض پس از توبه ی همسرش، به جدایی از او راضی نمی شود و با او به مکه رفته، مجاور خانه ی خدا می شود. (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۹۱). همین زنی است که پس از وفات فضیل بنابه وصیت او، دختران اش را به کوه بوقیسی می برد و به مناجات می پردازد تا این که در اثر دعای او امیر یمن دختران فضیل را به همسری پسران خود در می آورد (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۱۰۱). در سرگذشت حاتم اصم نیز مشاهده می شود، که همسرش چنان به خداوند توکل دارد که وقتی حاتم قصد می کند به غزو برود، از او نفقه نمی پذیرد و می گوید همان طور که عمر من به دست تو نیست روزی من هم در اختیار تو نیست. روزی ده خودش هر چه بخواهد می دهد (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۲۲۹).

زنان دیگر

در تذکره الاولیاء در ضمن سرگذشت عرفا، به حوری بهشتی یا پری نیز اشاره شده است. در شرح حال ابوسلیمان دارانی آمده است که گفت: «شبی خفته بودم، ورد من فوت شد. حوری دیدم که مرا گفت: خوش می‌خسبی و پانصد سال است که مرا می‌آریند در پرده از بهر تو.» و گفت: «شبی حوری دیدم در گوشه‌ای که می‌خندید و روشنی او به حدی بود که وصف نتوان کرد و صف زیبایی او به غایتی که در عبارت نمی‌گنجد. گفتم: «این روشنی و جمال از کجا آوردی؟» گفت: «شبی قطره‌ای چند از دیده باریدی؛ از آن روی من شستند.» این همه از آن است که آب چشم شما گلگونه‌ی روی حوران است، هر چند پیش تر، خوب تر.» (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۲۷۷). نکته‌ی جالب اینکه این حوری است که در انتظار و آرزوی عارف است، نه این که عارف، پروردگارش را به امید رفتن به بهشت و طلب حوران بهشتی عبادت و اطاعت کند. نیز در شرح حال بایزید بسطامی آمده است که: «پیش تو جمعی می‌بینم مانند زنان، ایشان چه قوم اند؟ گفت: فرشتگان اند که می‌آیند و مرا از علوم سوال می‌کنند و من ایشان را جواب می‌دهم.» (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۱۷۵). در سرگذشت ذوالنون مصری آمده: «روزی می‌رفتم، به کنار دیواری رسیدم. کوشکی دیدم بر کناره‌ی آب. رفتم و طهارت کردم. چون فارغ شدم ناگاه چشم من بر بام کوشک افتاد. کنیزکی دیدم بر کنگره‌ی کوشک ایستاده، به غایت صاحب جمال. خواستم تا او را بیازمایم. گفتم: ای کنیزک! که راهستی؟ گفت: ای ذوالنون! چون از دورت بدیدم پنداشتم دیوانه‌ای. چون به نزدیک آمدی، پنداشتم که عالم‌ای. چون نزدیک تر آمدی پنداشتم که عارف‌ای؛ پس نگاه کردم هیچ کدام‌ای. گفتم: چگونه؟ گفت: اگر دیوانه بودی، طهارت نکردی؛ اگر عالم بودی، به نامحرم ننگریستی؛ و اگر عارف بودی چشم ات به دون حق نیامدی. این بگفت و ناپدید شد. معلوم شد که او آدمی نبود. مرا آتشی در جان افتاد.» (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۱۳۹).

دسته‌ای از داستان‌های ادب فارسی، خاصه حکایت‌های عطار در اسرارنامه، الهی‌نامه، مصیبت‌نامه و منطق‌الطیر داستان پیرزنان خردمند است. در الهی‌نامه دو دلستان درباره‌ی پیرزن و سلطان محمود غزنوی که در هر دو مورد، محمود از پیرزنان درس زندگی می‌آموزد. در منطق‌الطیر پیرزنی به شیخ بوعلی درس می‌آموزد و در مصیبت‌نامه داستان پیرزن و ملک‌شاه را می‌خوانیم که سربازان شاه، گاو پیرزن را کشته و خورده بودند و پیرزن به دادخواهی نزد ملک‌شاه می‌رود و ملک‌شاه ضمن مجازات خاطیان هفتاد گاو به زن می‌بخشد. داستان پیرزنی که هر روز اسپند دود می‌کرد در مصیبت‌نامه خواندنی است. پادشاه علت آن را از پیرزن می‌پرسد و پیرزن در پاسخ به پادشاه درسی حکیمانه به وی می‌دهد.

ذوالنون مصری در یکی از سفرهایش با زنی روبرو می‌شود، که عطار نامی از این زن به میان نمی‌آورد، ولی سخنان اش نشان می‌دهد که او نیز عارف بوده است. چون ذوالنون از او درباره‌ی غایت محبت می‌پرسد، زن پاسخ می‌دهد: «ای بطل! محبت را غایت نیست، چون محبوب را غایت نیست.» (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۱۴۶).

نقل است که چون کار ذوالنون مصری بلند شد، اهل مصر او را به زندقه منسوب کردند و متوکل را که خلیفه‌ی مصر بود، خبر کردند از احوال او. پس خلیفه کس فرستاد او را بخواند. به بغداد آمد و بند

بر پای او نهادند. چون به درگاه خلیفه رسید پیر زنی نشسته بود. پیش او آمد و گفت: زینهار تا از وی نترسی؛ که او هم چون تو بنده ایی است از بندگان خدای؛ تا خدای عزوجل نخواهد هیچ نتواند کرد. (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۱۴۴).

عبداله مبارک نیز به وسیله ی پیرزنی خمیده پشت، سه روزه باطی الارض به مکه می رسد و مراسم حج را به موقع به جامی آورد. (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۲۱۳).

در تذکره به دختران عرفا نیز اشاره شده است. شاه کرمانی دختری داشت که توکل و پرهیزکاری را از پدر آموخته بود (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۳۷۸). و دختر مالک دینار از ریاضت های پدرش ابراز نگرانی کرد (نیشابوری، ۱۳۸۲، ص ۵۴).

نتیجه گیری

آن چه از بررسی تذکره الاولیاء به دست آمده، این است که با وجود اینکه عطار قصد نداشته است به طور دقیق شرایط خانوادگی عرفا را شرح دهد، اما زنان چنان نقش حساسی بر عهده داشته اند که برجستگی سیمای آنها در این کتاب قابل ذکر است. عطار با نگاهی واقع گرایانه، زن را بدون تعصب و جانب داری، با نقش هایی مختلف معرفی کرده و هر جا که لازم بوده جایگاه زن را در مقام و مرتبه ی راستین خود نشان داده است. در این میان مادر از جایگاه ویژه برخوردار است و دعای خیر او مراحل سیر و سلوک را هموار می کند. وجود زن به عنوان همراه مانعی برای عارف ایجاد نمی کند. زن به عنوان معشوق نیز گاه توانسته فرد را به توبه وادارد و او را به سمت سیر و سلوک سوق دهد. زن در چهره ی پیر زنان راهنما، خواهران و دختران عرفا نیز در تذکره الاولیاء عطار دیده می شود و همه ی این موارد بیان گر نقش و جایگاه ارزشمندی است که زن در متون عرفانی و به خصوص در آثار عطار از آن برخوردار است.

اما در عین حال عطار همچنان در بند نگرش مردسالار دوران خود باقی است: «چون زنی در راه خدای تعالی مرد باشد، او را زن نتوان گفت» یعنی از نگاه او زنی که گام در راه خدا نهد مرد می شود. در ادامه ی بحث او این نگرش مردسالار از میان نمی رود، ولی اندکی تزلزل در آن پدید می آید: «از روی حقیقت آنجا که این قوم اند همه نیست توحیدند. در توحید وجود من و تو کی ماند؟ تا به مرد و زن چه رسد!» جایی دیگر حتی در بیان برتری زنان گفته ای از رابعه را نقل می کند. جمعی به امتحان نزد رابعه رفته و می گویند: همه ی فضایل بر سر مردان نثار کرده اند، و تاج مروت بر سر مردان نهاده اند، و کمر کرامت بر میان مردان بسته اند، هرگز نبوت بر هیچ زنی فرو نیامده است، رابعه چنین پاسخ می دهد: شاید این همه راست باشد، اما «منی و خودپرستی و انار یکم الا علی از گریبان هیچ زنی بر نیامده است، هیچ زن هرگز مخنث نبوده است.» (احمدی، ۱۳۷۶، ص ۷۴). کتاب عطار از اشارات تحقیر آمیز نسبت به زنان نیز خالی نیست. به عنوان مثال عطار از سفیان ثوری می آورد که گفت: با هر زنی یک دیو هست و با هر مردی هژده دیو است که او را می آریند در چشم های مردان. عطار در تذکره الاولیاء، نقل سخنان مشایخ صوفیه را می کند و سعی دارد تا جامعی از گفته ها و تفسیرها و شرح های آنها جستجو

کند. ساختن مقدسه ای پاک و عاشق از دختر ترسا در پایان داستان کار عطار است. زندگی تلخ رابعه از ناچیزی پدر گرفته تا قحطی در بصره و افتادن او به دست فردی ظالم و متفرق شدن زندگی خانوادگی او و فروخته شدنش به چند درم و به رنج و مشقت افتادن توسط خواجه ای، همه و همه اگر چه دلایل کافی نیستند اما به قدری دلایل مهم و لازمی هستند که می توانند کسی را از زندگی تلخ محسوس جهان این سری بکنند و با جهان آن سری پیوند زنند. به مطربی افتادن رابعه نیز شاید آخرین تلاش های او برای پیوند خوردن با زندگی محسوب شود که رابعه از آن سرخوش بیرون نمی آید (سرامی، ۱۳۷۴، ص ۲۹). تمام حکایت های تذکره الاولیاء تفکر متعالی عطار را نشان می دهد اما در عین حال تناقضاتی در مطالبش وجود دارد که این مربوط می شود به عصر عطار، اگر چه او از سیاهی و دیدهای منفی خود را دور کرده و به اندیشه ای والا دست یافته بود اما باز هم تأثیرات منفی دوران را هم نباید نادیده گرفت؛ بزرگترین کار عطار نشان دادن ارزش و شخصیت زن در دوران و قرون پنجم و ششم است که با اثر بارزشش می توان اندیشه او و جامعه آن دوران را شناخت.

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۷۶). چهار گزارش از تذکره الاولیاء تهران، انتشارات مرکز. الجاحظ، ابی عثمان عمر بن بحر. رساله القیان، ترجمه علیرضا ذکاوتی (۱۳۶۸). معارف، شماره ۳. بدوی، عبدالرحمن. شهید عشق الهی رابعه عدویه. ترجمه محمد تحریرچی (۱۳۸۷). تهران، انتشارات مولی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳). از کوچی رندان، تهران، انتشارات سخن.
- ستاری، جلال، (۱۳۷۴). عشق صوفیانه، تهران، انتشارات مرکز.
- سرامی، قدمعلی (۱۳۷۴). از دو نقطه تا همه چیز، تهران، انتشارات مشیانه.
- سرامی، قدمعلی، تلخابی، مهر (۱۳۹۲). نوفر و شانیم و این بازار ماست، تهران، انتشارات ترفند.
- نیشابوری، عطار (۱۳۵۱). الهی نامه، تهران، انتشارات زوار.
- نیشابوری، عطار (۱۳۸۲). خسرو نامه، با مقدمه فرشید اقبال، تهران، مؤسسه فرهنگی اندیشه در گستر.
- نیشابوری، عطار (۱۳۸۲). تذکره الاولیاء، تهران، ویراسته محمد استعلامی، انتشارات زوار.
- نیشابوری، عطار (۱۳۷۴). تذکره الاولیاء، با مقدمه ی محمد قزوینی، تهران، انتشارات صفی علیشاه.
- نیشابوری، عطار (۱۳۶۱). منطق الطیر، به اهتمام صادق گوهرین، تهران، زوار.
- یاحقی، محمد جعفر (۱۳۸۰). جویبار لحظه ها، تهران، انتشارات جامی.

The Mission of the Women Biographer Attar Alvavly

* S. Biyokzadeh

Abstract

In the literature, there are a few books, including works of Attar written on the essence of being a woman which have moved beyond her human status. Women have appeared in various roles in works of Attar poetry and prose. In this article, the status of women and their roles are examined through a multidimensional perspective in Tazkirat al-Awliya. In the sections on mysticism and love Rabia Basri was mentioned. In other sections, anecdotes from different parts of Tazkirat al-Awliya have been selected to grasp the ideas of this intellectual Sheik sixth century on women, interpretation of womanhood, their human status and their roles in the society. Obviously, through his favor, Attar had fully identified women superior character in the history of Iran, Islam and mysticism.

Keywords: Love, mysticism. Mother, wife, the other women

*PhD of Persian Language and Literature PUN Faculty of Agriculture, Department of Literature, Ardabil, Iran (corresponding author email: zigoratsaba@yahoo.com)